


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی


شماره ۴۰۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب: <u>تجلیات میعاد</u>		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۷۸۴۳۱
شماره قفسه	۴۵۴۹	۶۹۶۶

۷۸۴۳۱

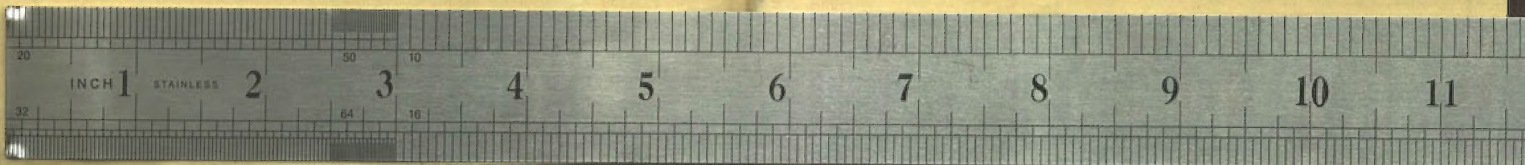
بازدید شد
۱۳۸۲

شماره ۴۰۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب: <u>تجلیات بی نامی</u>		
مؤلف	مترجم	شماره ثبت کتاب
		۷۸۴۳۱
شماره قفسه ۴۵۴۹		۶۹۶۶

۷۸۴۳۱

بازدید شد
۱۳۸۲



۲
دور و خیمه

١٠

۱۲

میرزا که بر کوهان روح و اختر آن بیخ از هر جنبه که در آن خفا ظهور کرد یک اقبال حذو بجهان و فی
المرور که محبت دره سپهر و اجود و مونسند مقدس الطبعات آن نایب و دودشت از کثرت بافت
اصدا و تر کنیده و اگر دوازده و سیار طوایف اصل عباد بوقوع پوست بعد از از ارتفاع
اختر جهان افزه کوششی که از اهل ابرایق و جانیان در داخل کار ایشان بطور آه و تحکیم
با دود و تر و دیکشنگ و قاجار یکدسته بکار اطمینان را رام و سرحدات را قرین ارام گردانید
دست بردارند که شتر از هر یک بختر بایده تاج طلی خواهرش و چون از انظاره کنایی میکرد
و قاجار از حوصله بدوین و شیرازه کشید چون درین روز نامه نظر بمقتضای سخن باور و نظر
اصلی بمطالعات امور است لهذا انهم جاز هم اجمالی و بیجا خبری داشته یکست قدر باجی نسبت
عنان که اسبیا و دودخدا که بزم آرای دوران و حضرت برای ایران ساز و سازگار کی نگار
کرده و در هر گوشه از مخالف و موافق توانا و از هر سری چون کاسطنطین و صدای رفعت بزرگ
و جیک جنگ هماسین خود را با سخن حسرت نبرشته و در جنگ بزرگ قانون خبری از دست
دروازه محنت کف نان انوس کشیده بر جا کوفی بستی و بر سر از گربان خود سهری کرد و نظاره
بر آورده با از انظاره بر جان کنده است از انجیل ملک محمود سبست فی بطریق کند که در شرف بر شرف
مسئولی شده بهیست طغیان برادرش و حضرت ظل العالی تان او ان و در دود اسپور کلات
با فی سرحدات و شش مشغول نگداری و بچگونگی و نیز جلاقت شهباز و دشن نگار بی
ماتمه شیر صیاد و بهر شوقین و طبعه بخش کام بجایه و خویش بودند چون دید که سانی خرج
از سفر خانه و بهر عز و ثناء علم نال ایران بوده و حرفی بکثرت زمانه از دبستی و در کار
بر سر صفیان شکست در از زمانه فتنه بخوی و هر دست طاول کشوده او سالیس بر روی و در
ترک یک بر سبست یعنی احمد علی غیرت حضرت بر داشته با لهام خداوندی نایز در اشنا و بخت
فرخنده طراز و دینوی خرم ملیده و قوت بهت از جبهه طوایف فتنه و جلا بر اگر دواتی بیا
کساکن اسپور و در همان و دره خمره و کلات بود و بخود خدمت تمامه و کلات را که حسن

در این

کتاب

[illegible]

ظنی تباری برود و کما نام قلی و قلیغ خان را تقریب بخاک همراه برده بعد از ورود و تقریب با هم
 من حال شهید مقدس چون صبا بدام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل خداوند است
 آن دو نفر که در طاهر چون قبضه تیغ لاف و ستیاری و در باطن بیان شیر و هم از تو خونی
 میزدند از میان برده شدند از اینجا عازم ایور که شسته ایلات آن خیر را جمع کرده است بر
 کینه جویان که شسته و بیان آغاز بخاری طلق سجانی با ملک محمود و بیستانی ملک خود
 بعد از وقوع این واقعه هشت کینه چون است که از خیره خلاف آن سر و حدیقه رگش می خیزد
 برک سپید بجان بی تو که خود را باران زیاد و مری که بر دوشش از و بر منزل بخت تو آید
 عزت یابش تو هیچ این مقال که دید **بیت** روز اول که دیدش گفت: آنکه زدم سید کند است
 پس با که از جنگ که داشت که با من تیغ شده و تیغ خیزت بر دانه یا کار جنگ اما ده زنده اگر آید
 جوار نشسته که آن جناب که در نظر نیست بود و دلاوریست میبویط المیر و جیش بسیار و استقامت
 در غایت شهنشاه و بعضی از جو صمد صمد میر و در آن حال از خیره قدرت افزوده است ملک چون
 عذر ایشان را میبویط بعد از شسته از کل غنای جواب نگرفته و هشتم را یکدو کی بود و غم خیزد
 آن طایفه که در چون کلمات و جگر و همنه مشتک که سنان عظیم محمودی بر قلیت حکم و در
 آن سمت را مقرون و صحبت میبویط باج شش هزار کس از راه را دکان متوجه خوشان که در قریه
 من و بر جگر و اگر اگر کس معذرت خواهی تر و ملک فرستاده پنجاه کرد که حرکت او بهشت است اگر آید
 بر حسب نزاع و فتنه است این جزا که در دوازده که ملک با و خود بینی و باغی شده بود کس فرستاده
 اگر آید را قطع می کرد و با که در و امید بعضی سبب میبویط باغی عوم اگر آید که با صنف لوازم کشتی برده
 بعزم و اندیشه من از راه سعادی بخت مغایرت فراری و قلیجات خود متواری شده و ملک
 محمود و بلا و در خلی خوشان کشته بیا که شسته که قلاع اگر آید از آنجه جمعی از خوریت و طغیان
 به نور خال و در این قدس که من ساخته زام خدایا ریش ترا برست کرد و از لاف و تاخت قلعه را نیاورد
 که در و در مخی خوشان تیغ و شقاق بخت بود و شهنشاه و طایفه که در و در خال است

سید
 ملک
 مشرب

حال خود و سپاهل مانند بلای کمانی بسرو قش رسیدند مین این مقال که بعد از ورود
 خبر عزت ملک سمیت جنونان رسید حضرت طلق سجانی با شکست و نشان چون بحر خوشان
 از خوشان با فوجی آزریم خوشان از راه نصیب با بغرم عانت اگر آید و یغیر و در قلی
 اردو فوجی خوشان با فوجی از اتباع بلکه سبب دیوانه از او را شهید مقدس می کرد و در قلی
 کشته اکثر را مقتول کردند و معدودی از آن کرده از ورطه کمانان سلامت بدر بردند
 محمود و این واقعه بجزر کند قلی کبری را تاب و شمشیر عاجر کشتی را آب داده سر کرم گفت و کبر
 فاعه در شرف خیره بود که در فیه حضرت طلق الکی با جوانان صف کشید و در آن شیر افکن خیره جوی
 لغزه زن از یک کمان رموز آگشته بجزر کشتی فلب کرم خودی را شمشیر فیه خود را بی قلعه
 و سر و در آن قلعه خود را بیای از حضرت رسانیدند و از سنگانی محمودی بخت یافتند ملک و
 چون پیش از وقت بنا بر بر سر هم در جلی قلعه سنگری تزیین داده بود بعد از وقوع غرق و غرق
 شکست از دور قلعه در راه و در سنگری و حصین اختیار کرد حضرت طلق الکی حورات و طغیان
 قلعه را بال ایشان از قلعه بر آورده در یک طرف قلعه بجانب پشت نزول و در آن شب اگر آید
 که از خوف ملک بجزر کشتی کشته بود و از مرده و در و ملک اقدس حیات تازه و صحبت با راه
 یافتند بار و سا از سر قدم ساخته بخت و الا بویستند و تجرید اندوی مصافقت و همنه بختی بستند
 روز دیگر ملک خیره یعنی خوشید جهان از در از قلعه فنی تیغ کشیده و همنه جوی که ملک
 محمود و لای حیات خیره و طرح جنگ از همنه چون حریف را فتنه و دست همنه از درین طلق
 داشت که ستمان و سگ تیرسان و بر تافت و بختی و تو بخت را احصاء خود ساخته بخت
 این اقدس شافت از حضرت بجزر همنه شرفت با و شهید خوشان از اطراف ملک و
 بکیزی که در دکان ملک از چاه تو بخت را بجزر کشتی پران آید فایده کرد و چون طایفه فتنه کرد
 از آن منکر بریای و ملک و همنه تیغ و نشان خرم کفن میدان جنگ می بود و حضرت از آن
 ایشان بجزر کشتی فنی خرم و همنه ترک رزم و از غنیمت آباد اگر آید از ارض ساخته و خود بخت

سید
 ملک

عزم

مخالفت و زمین دل بکشته و حق غیبت ایانی کان کمین بخت سیرت شایسته که دیگر کرد
دو ساهی چنگ که بنیوشان بود و حقیقت این بستان باد و بستان کشته باغات او آید
لایزال و طغیان ایجاب تورغان شد کشته و اطراف قلعه برجهای مین و سینه ای نام
ترتیب بخت جعفر علی ملک اظهار زبونی کرده مرصع خطا پوش اهرابا اهرابا و صفت عبور
از دانی داشت عاشور یک تنها با حقیقت خود بر کسم تعدادی پرده است از مویات قبال که او را
توفیق که که مسعود در خارج قلعه فرور افتاد و این که چون در از سر سابقه بنام بردهم سیاحت
ایمان دولت مقهور و سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه تو سوار و یکبار خوارزم و ترکمان بود
شیر عازنی قصه و اوم صحنی در بادی و چند شخص از اظهار غش جویی در زم سادی و بیال
چند و رنگ پس ترک زنی سیکور بود و او را یک سینه بلای طایان معاری و مقهور و بیال
مخاک که ترنایی کشند پس شیر عازنی ترک نظام و دست و پا کرد و بنا را با بیال پس و بیال
آمد و شد متجاری و قویش کشند و همان اوقات جمعی از تجار جوار زمی وارد و ارض اقدس مشرک
و لایق بجز و دشت واقع و مردم آنجا دولت ملک تابع بودند ملک ایشان را اعلام کرد که دیگر
باز کرده قافله را بطریق سیاحت و ابل حقیق سبب طلب الراج و اینجا فراموش و بیست از اقبل بنامیده و
انوار ایشان را صرف کشند و چون در آن اواره و شوکت و قدرت از حضرت که ماده العیوه فرج
حضرت با سلطوت شیر خورن نامش و بهای و در و نزدیک هر سال می بود و بیام و دست و پا کشند
و بار و دوشن فلان نام و مرجع خاص و عام بود شیر عازنی بعد از نشین این خط را بیخیزد
سرور و شاد و شادی است و او را دل سپرد و بنام حضرت لانه مهرانی نصبت نفرستاده و
سند و در دستهای آنجا و شیر طایق تعاقب معمول و دشت یعنی و سید و
قایم شور و شین و باعث التیام میا پس شده با قصد اقرار نظام خاص موسوم بان جلوه دار
برسم خدمت و ایداد و از نوک بظرف مینا و سینه آنجا و پای قلعه تورغان و او را یک خط
و از نوک دشت بقی میر و در کشته و نیز سبب انقلاب اوضاع عمرو و سالی قاجار و راجون

فأراد أن يجازف به

فرار او با فرستادن بود وی امید داری مدیر کاران نهند و هر چند بدی آرد و در پای قلم فرورد
بغیر از موسی سرشناسی نبسته و هم از جانب شاه طلب که در آن اوقات در آمدن از غیر مخرج
حسن خلقی یک سیر ملاک سعادت و کسب رزق تحقیق نگاران که کمال جلی الا نور که از آنجای سر
طاعت شده فرود بر روز فروغ دنیا عالم افروزش بر در و درویشان کوشتا میستافت با یکسخت
در ایام محاربه آن قلعه دید و راه بر سر مسلمانان جنبه بر مردم و الا نورانی دوست نداشتند و ملاک
خدمت و الا بچند کاپی رکنی که حادث کرم کل فاشی جنبه و حضرت فرستاد و فرمود با
که ای دوست بعد از چند روز در عرض دو که کبک شایر است حضرتان تکلیف و تحریص نمود چون
ترک نیک علی اعلی ساکن درون با بخت بدی که گفت که در بر عادت سالیتم اگر کاربان که کوشی
بر آرد و بود و قبیله انجام آتلیه راه مجید و او جبهت منصور و ظفر الدوله را بر سر خان با
مجبی است با حضرت فرزند مجید قلعه قورقن را بر سر ساخته و جهان در زیره و جمعی از اهل سواد
جیادلی متابعه نورشید که ممکن ترک نمائید بود و در جهت اموال و در باب آتلیه را در جبهه سواد
نیز از قلعه بر آرد و همای چیک و جمعی از ایشان بشت بجان شکی هدف تیر و کمانه کش که در وقت
دوران بر سر قلعه بر آید و شیر حاجی را القرض نمودند و قلعه و شرف نجر ابل قلعه و
در این مستان و بخت حضرت غل آبی و در راه و ایشان بعد از یکسختی در بخت افران فرستاد
بعد از آن و در کوه و الا نزدیک تو جان عاشور بیک قلعه آری و ساخته و دیده قلعه را بدین نام
افتاد که بخت پس کسان شیر غازی را که در آن روز کاب همایون سالک طریق سزائی بودند
بعطای بخت خلعت تو ازین کرده عرض ساختند چون قبیله قایم بر پشته و در صبر قوی می بود
از راه چشم و حوض قان و در آن آبادی مستمر در راه مطح و فروغ و هجر اوای نورشید که در
او لاکس مردان فرستاد و آنچه در سر راه طاعت بر یافتند بخت متوجه ایشان گشته و نیان
مجادد واقع و کجا و نور و قبیله و جمعی از ایشان عرض سخن سپرد که گفته کج و کلفت خود را
گفته است بخت سر دشمن و قلعه و اهل آن بر جان و اموال آتلیه متصرف در آمد پس بخت

المحال

ظفر اقبال و خفا بر ران زان شایسته و کسیر این ایشان امر حضرت تاج محمد و خرم تقاب فرمودند و آنحضرت
از درستان در آنده آنحضرت طایفه فرمود که کجا چیده و میل قلعه مرو ساکن و با فرقه قاجاریه
همه در که راه امور و خلعت علیا و روسای فریقین از طرفین رکاب و کلاه آنحضرت با جلیقه
با جزو فرستاده خانم رضی الله عنهما بهائی شهنشاهان فرستاده شده و بکسب حدس کشنده
نوبت اعلی حضرت شاه طهماسب از فرقه کک بجای خورشیدان و وفات آنحضرت
شاهی و وفات اعلی حضرت نشان بعد از حرکت موبک علی بیابان مرو ملک محمود چون بیابان
خود را رسید یک خشم قوی میگویند و بدینسان بیک **بخت** مهر چشیده و چوینان شود و پیشتر
باز یک مهربان شود **نوبت حضرت** یافته از شهنشاه مقدس بجای بخت و چون به ایران میرساند کجا که گویند
در آن حضرت شاه طهماسب یافته با ضلالتش بر و از دست پرستیده و پیش از آن مقام را قرار داد
چون نسبت مرگانی و فرزانگی آنحضرت در ده و هزار سال بنده آورده و کلهای مهره انداخته از آن
جوبار متبع آید این یافته باز در قرین طراوت بی انداخته و لایق پرتو طلوع با چو لای
نکاح بود و آنحضرت می بود شاه طهماسب در آن وقت در شاه در و سلطام توقف داشت بایده
استماع حرکت ملک محمود و بجوین سپیداری فحش علی خان قاجار را میباید و مطهرت و اعت
و در کاری آن رسید به سر کشته شاهی از راه جاجرم و ازین روانه در صحن حرکت
حسن علی بک میرزا ملک آنحضرت و الا در استفاده قنای مقدم آن سرور فرزانان و روزگار
اما ملک محمود تا آنزمان قتل جوین را در سر راه می آورده و موقوفه و شوقی تیر سار و می بود
که او از آنحضرت موبک می آید و فریاد آنحضرت بجای رضی الله عنهما چشت افزای ط
ملک کشنده است از آنکه پان سار مجال باز داشته بهشت شهید مقدس شایان کردید و حقان
آن حسن علی بک نیز از جانب شاه طهماسب بخت و الا بخت چوین خبر آمدن شاه طهماسب پیش
اطلاع و حقان علیه و دولت سپید خرمیت تاج شهید موقوفه و حقان بکیت جهان پادشاهی
چوینان مخطف ساخته اما در عرض راه همیشه در خاطر خطیر میگرد که چون قیامین آنحضرت را کرد

سپهر

سابقه تراغ و خبار لغات در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از مرگ و موبک این بخت
آنحضرت در میان احداث فتنه و شر و کار آنحضرت را با شاه طهماسب بنامدنی بخت کشنده
از این که خداوند سبب الکسب سبب سیدان که در دولت انتخاب بود کس یعنی از بجهت
صورت طایفه و **نوبت** صدر هزاران طفل مهر بریده شده **نوبت** کلیم الله صاحب دیده شده
شرح این احوال که فرغ علی خان بعد از دو شاه طهماسب بخت از آن چون بعضی از طایفه
میدگاه شاهی آورده از آنحضرت از طایفه اگر در حقیقت کامل اتفاق یافته بود شاه طهماسب
میدید باقیست از این کار بخت کشنده و سید جوینی این شد که حقان تیر بخت تیر بخت
این طایفه افتاده و خود را در امور دولت معذور سازد بخت علی بک شاه بود که از مهربان
بود و امور ساخت که با حقان علی بک و در مهربانی در مهربانی در مهربانی در مهربانی
شاهی دارد و چون حقان در مهربانی بخت کشنده و بخت کشنده و بخت کشنده
چون آورده شاه طهماسب را به بخت تیر بخت علی خان کردن و دو بخت مهربان
و سبب خستنان کشنده چون ابواب قلعه را بروی خود بسته و در مهربان مهربان نام نام بود
مقدور است که بخت مهربان علی بک کفر فحش خویشان فتنه در آنجا بخت مهربان کشنده در آن
شسته و خود را در میان کرا و قتل استرلا بلند بود چرا که بخت مهربان کشنده در آن
و این بخت کشنده اگر چه از مهربان بعضی امور خبار لغات بخت آنحضرت و اگر او ارتفاع داشت
لیکن در بخت چون آنحضرت دست از این چادر کشنده و دیده از این مهربان حسی از این
ایشان بخت این حکایت خانم خدمت آنحضرت کشنده و در منزل باب و حسی که
آن جناب تیر بخت خویشان بود در رکاب سید خانبه بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و بخت شام بخت بخت برای نیایش تولد التیام در همان مجمع نامزدان تیر بخت
کرده برای دفع تراغ سبب شریک خود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
صورت نمای کل مملوک عکس بخت صورت معصوم و آنحضرت شد الله الله آنحضرت و بخت

بخت

طوری آوردند با وصف یک عسکر بهیشتان قدم از جا بردار و دولت سر پران یکدشت
 یک جهان که قوت طامع را در چاه جهنم پویند و قوت عاقل را در دولت و عین
 شعله هر که درین ساخته بکشتن گوی میزد و درین کوه در دوست و دشمن میزد
 آنحضرت بنا بر رضا جوئی و خاطر پادشاه و صوفت مراجعت حال ایشان و منصفان و باید
 نموده گفتار نرم تا لایق بهای درشت آن اتفاق ایشان میکردند و میگردانیدند دست چرخ را
 اگر چنان حال و احوال که تا سازند تا آنحضرت با تمام کار افتاده هرگز و احسان بر و از و در
 این مقدار و مکرر ایشان اندکی باشد چون ذات آنجا و سرشته آب کل غرض ترک عادت
 موجب مرض بود از عین نیاکشی و چشم زدن و منظر و خودی پرستید و کار و عثمان را که میگردید
 در احوال که بنید دولت نادر که کشته شد الله شاه طهاسب در باب توبه و مکر چنانکه بیست و هفت
 مکر با آنحضرت نمیکرد و هیچ شدد نموده آنحضرت هر چند در برابر آن گفت و با اقامت نهاد و در
 مواقع بی در کرده میفرمودند که مثل علی مرتضی قورباغه درین نزدیکی که نشان و در بیت خرابی
 و من در دولت فرشتن رویه خرم و مستقامی و تعاضد رای و خرم نیست اول و بنده بخشیم
 باید چو پشته و بعد از آن کار خرم و معجزان باید چو پشته شاه طهاسب آن حرف را از میانه و دفع
 میدانست و هر کار از حدی برده تا اینکه تمام چنین نموده که آنحضرت از ارض اقدس و شاه طهاسب
 شایسته رجاست سلطان ابا و بر سر حرکت کرده و با آنجا مسند و جیب را منصفه شده و مستعد و تمام
 هرگز نشویند پس هر دو دار و سلطان آباد که شدد حضرت علی مرتضی را بر تپه کار چو پشته بود که اگر
 در شرف نیست و آنکه همان دولت شای قلم دیگر و پیشوای فرقه و ترانه تا به صا که در و از
 و دره موافقت خلق و کنگ کشته عزیمت از نادران نمود و با خود خرم نموده که انجام کار است
 و در خرم آن بر و مدتی و به حال بود و محمد علیخان و در سلطان خاں و نایب سلطه و سر و احوال
 آورد با یکدیگر و به حضرت علی مرتضی فرستاد که بخیر که نموده اند متوجه هرگز نشوید و خود
 از نادران روانه سبزه دار شد و پس حدی و بلند قبال از راه خواف و ماحر و عازم هرگز نشوید با چو

لای ملک سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 با خاں که در هر آن نادر و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 کمان و سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 است و احوال و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 چون رخ کار و سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 ایامی آن دولت و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 نیش و دروغ و سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 طایفه از خاں که در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 طهاسب بن خرم و سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 مثل نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 اینجا و قلم و سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 نامی که در نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 فی الواقع و سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 قلم که در نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 و در نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 میان و سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 بیاید که سر راه بروی گرفته شود شاه طهاسب در جواب نوشت که شما که در نادر از سبزه دار شد
 آب را و در نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 بخیر و در نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 که آنحضرت را در نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد
 است و هر را نادر از سبزه دار شد و در کشته نادر و هر سال که نادر از سبزه دار شد و در شکست نادر از سبزه دار شد

سرد و در طلب شنب که قاضی قرار گرفته حال آن است از جانب قلعه مذکور میان قاضی و پادشاه نشست
و در خلال آن احوال ایالت نصرت یافت باجیان و غایبی که در دست چاق و در دست رفته و
غارت و قتل و تکه اند و هزار آهست فرست و انظار یافته و کو که در عین راه انجیر بیخ خایه
چهارماد رسید با صفی یکصد و ده مسلمان و درون ششصد کوهستان و شهر کو و درین
راه مارا مسدود کرده و مرد و سوار بسیار و تار و بار و اقواق از راه داشت و او را در ارض ایلی
وجود یافته شاه و مله پادشاه و جلی کتاب بر سر کرداد و پادشاه و هم پادشاه کاکار ابکشن کوین
برف نامور ساخته و بر زبانی ایشان انصوبت آن راه ملی کرده و دارد مسلمان و کرمغان
گشته از ابراهیم خان با بقیه لشکر از قاضی کو و از عالم خدمت خد کو و لغزانه و از روی تملیست
سای میانه شد و چون از باروران و الا که هر سو و تیر از جانب محمد حسین خان و منیر علی خان
بنابر طلبه هم نواطلب است و متفق می تو این بیست امر و الا که بیست و ده صا که است که از این
امر از رویه و پادشاه و از خدی و متفق می تو این بیست و ده صا که است که از این
مهران چری می انداخته تا آنکه جمعی کثیر از ایشان بر شل سبده نچا مستعد خدمت و چاکری
و متقبل اطاعت و فرمان بری گشته و هر که و دیگر که از انظار کوکب الاما می هر که و کان کرم
که کو که به رمانه ارض مقدس خود و متفخر بروقی هسته غای علی و سحاب ارض اقدس
کرده و در عین راه ابراهیم خان و محمد حسین خان از حبس رخص ساخته و تمامی معارف را و طریق
انجیر کو چای خود را مستعاض کرده و در تفریق یافت و در مقام افاض و در تفریق یافت
و مستقامت کردند و از اینجا رحیم خان را علی با دیگر که معنی طلب فرموده با ایالت هرات با تاجان
و روانه ساخته و میان نصرت مرکب و الا که بعد و قاضی بغیر منیر حسین سلطان
کیفیت جنگ سخنان و راشنا می توقف ریایات جهاکش و در ارض اقدس حسین سلطان که
از قاضی سستان در حدود دقایم می بود با اعتبار شتاب ملک محمود و سبانی و دوازده و او را
سلطانی آغاز فتنه جنبی که کرده امی که از جانب حضرت دلا و ولایت می و دوا و دوا و

[illegible]

معیون در کمال کرامت و قاصد امان شدت و تکرار کرده بدون امر هایل ازجا و بستان
و دست پستمال کات حرب کشک انداختن در معانی که سبب کرای خوش ترست و نیز
و لولای قرار از او به نصیب دود و هادی کار از مقدم و برقرار ترست و اندک نیست
که سبب است کاشی لعل و سوم خرم بر او از لب بر چرخ ستیزه کار مقدم از جای خلی
بر دست و در شام کین چون سبب اکثر افزونی کند برق و قدرت جفاقی ندان نیست
و دست شیکر چون سبب موسیقی فرمان دوم صبح را جرات نفس کشیدن از خانه نیز حبس
شکر و کرده از دست صحت جلوزیر با تنهای کشیده و سستهای نیز بحال قبول عایل
کجا در انکیزه مشغول است و نیز شد و سبب از جفاقی ای بستان که سبب و معاکر
سبب است از دو طرف خرم و سبب از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
کشید سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
والا از سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
توب آن که زمان از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
محانات توب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
دو از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
بجای سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
توب دیگر سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
نویزانه و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
روز و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
مستقل اندک و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
جولای بیکر و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف

عنان داری

خداوندی نو ده فرمود که هر وقت که صیقل قدس و ارواح متفرق و صیقل و اندک است
ما و آن تعاقب خواهم شد **بیان از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف**
شکست از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
رای چهار ای ای سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
اندک است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
آزاد بجان برسم سعادت و از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
کلیج کبک و از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
مشغول نگار بود و از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
اندک است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
شد از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
دار و از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
شاه و از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
او از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
خداوند از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
آنحضرت از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
بجای سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
نویزانه و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
طهران و از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
شهر است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف
و سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف سبب است از دو طرف

و از بنا باب کشید ترا تا که در شش چهره صد تن از ایشان در سرست سجده افتادند و از تقبیر
که فغان بر خیزد و با شاهن دوم حکمران شرف معروض داشتند و شد از اینجا که دریا غم
تغیضت جگر محط و کلن پرست و در هر امری خبر بجز بر حدیثش سفید امید را بنهادی لطف خدای
یکاد و بیکر متصل بدست است یعنی از این پنج مثال دانسته اشیا با فریقین در دهان مکان یکسایه
حشم چنین باطلوع علیه برتر من حکم نه شنبه میبکاکان که چشم من به سبب انسانی آن حال بود
نخست از طرف آدوی یکسان ای میبایون طبع نرم ساری بلبه آواز و طعنه جیگش کافش رسا
کشید که بر سلطت سلیمان و در بر بیت سلطان بجایب خیرت و روان و با کجین کرد و بجا بر سر
خاک بر خیزد و زقلان و هوایان کرد و چون شب بود چه حواسه محض نزل مهان گشته و کو طلیحیک
در آن موضع و خست راه با بر میان یکجا بسته بود و از حضرت اراده کرد که بر سر آرد و میبایان
زنده آرد مایه که موقوفه جانب احسان نشوند تا از شداده انجیل این غنه را از پشت که کرده
بیکر که نرم و آرد بعد از آنکه بیکر حضرت شود و متان آنگونه فلک که کرده از شرف چون بیکر
مجهان دست با خفا و خود از کسب آراینی از حضرت که از نور و از طایفه جانب خیزد و جهان بخیر
از نور گشته و او میباید در مقام معارضه مثل راه با بطنه و آبی که در محاط معارضه دست از شرف
کشور گشت و دره بود که یکجای بخینه افواج نیکو خور را در یکجا ملک تنها و تو تمام و طراف را
به تو بخار که در بنیان استحکام داده و قویهای قیام مهابت را از اجزای تیر رسک کلور و حسن
نرم که نشانی خند را در آستانه و سعی از یکجا تا آن که برین افغان هم قدم میباید دلیری کند آشته
به از خبر و نهشت از حضرت از آنجا که همیشه جدا و غافل را با روم و کار و روشیه و فراز جهان با در نظر
بست یکسان و بهر امر میباید متدبیرت معیت و مکان گشته است بجایب نشان روی آورد و در چون
جوان بخت را با رخا و بهر جزو و راهیهای الهام خداوند صمد در هر چرخ تقبلی بیست و رفت بود
خاص و بهر طایفه آرد و برین کست طرح جدا گانه و کار در یکجای نیکه اول استیجانی بهرام
کین را که باده و در کشور خور و یکجا مایه شیر و ملک و در قلاده اختار حکم خلیو با فرمایند

—

مسئله خود را می گردانید گرفته باینکه بچنان دلیری مانند شیر بر تو بخانه روان بخت
ایشان هلاک نظر نشان داشته کشاخته قول نصرت قرین حرکت دادند و با کمان و
صدای بنجور که گفتند آواز چنانچه و سپید آتش نشانان توپهای جنگی می زدند و در بازار
خروشی توپ هلس و کلان حرکت می کردند و در آن دیوای آتش فشانک با سقوط و کشتن هر
شهرها نظر داشتند و آواره اندیشی ایجاد کرده و کرب و محنت برده و تو بخانه آنها را بر دست
اقبال حیدر جهان نصرت کرده و تاب تیغ آتشباران شعله ساز نمودند که مترهه بار بار شلیک
شدند پس برای ای رسیدن و نشانید بر جانها زان و میگویند که بر سطح و کین سواره و
امروزشماره بود و با ذوال و الا سواران ده قله مرکب جهات برانجسته و از دو جانب یکدیگر
آویخته **بیت** چو درای خون شده بدشت و راج **ما** جهان چون شب و آسمان چون
چراغ خاوار از اسپان و اگر سپاه **ما** در خوشید سپاهانده **ما** در آتشی که در
کوشیده سین و آتشسان خیر و کین چرخ کارزار و دست چو سیلان حیره و در کار بود
سیدال انور جی علی از پیش شکر طغر شمار و می افغانه هم از دست و یکدیگر بخت قول
گشته آتش حرب و ضرب باخوشند **ما** المظفای داری و اقبال حیدر یکه کار کرد
و در ایران حیره و دست شاد و با پذیرای بیداری از ایشان را اگر کوهست حیات داری بپذیر
مرد و چای داشت و غماری ساخته کسب با نصرت اندوخته بعد از آنکه انصراف کردند و
در روز دولت رسیده و به جمع تو بخانه و داشت سلطنت را گذشته با دل انکار و خاطر
ریش در کمال خذلان و تشویش سر تو خورشید راه بهفتان پیش گرفت امروزه تو ای حیدر
قتال شغال پشت سرورنده بسیاری از اخطای خود و میبست که در آنچه از میره گرفتار کند
آتشبار و ایران نصرت شکار گشته بود و گامی از عرض و مورد آتش شعله خیمه ها سالک
و متعجب الی ابد سرور از خود و در چون روزی که گامی از نشان مشول نیز آور و کافور
سینه نیز بر زود جمع آتشکباران تنگایا که در مدتی است خوار شده کاسدن بخت

رسید که تیر پاشای علی دلی و ان و جاپاشا و لیسلیان خان به کاز دولت عثمانیه یک
سفری بود و با چند نفر از پاشایان و علمایان و جمعی از ارباب قریب سی هزار نفر از توی
کدر نشسته و بزمی که در آنجا نشسته اند حضرت علی که همیشه بنام است از اهلای
میشمارند فی التو به هم عانی و طرز و محال با میله حذا و در آن وقت از اعلام حضرت پرگشته
و در حوالی لایر که بکشد مسطح و پنهان بود و سیاهی مسکرو میوه داشتند خدا و پنهان
صاف و قوی و کینه را که از اوقات معارک نشسته سپاه منصوره را به دست قرار داد و قول با پوز
نفر و جویمینت نمود و آتشند و میوه نیز جمعیت نمود و به دستم ختم داد و پای جلا و شمشیر
افزاید و سکا را در نوایر و افزون تر هر یک یکا که کشند چون در آب میانه غفلت و باین
طرف نشکست نشان یکا که در هر دو و بنقله آه از برق خرم سوز حیات پان
جلا دست که نشسته پان یکا که در هر دو و از آن تر و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
از آنکه نشسته پان یکا که در لیران میوه نیز و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
چنگ یک که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
یک که در لیران از سکنین سکا و پنهان میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
چاپین یک که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
افزین یک که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
و به سبب است و در اینجه میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
که در کانت که خفته میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
جوان ایشان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
تالی میوه پان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
فری که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
و کلا هم که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز

رو و در چند نفر از پاشایان و علمایان و جمعی از ارباب قریب سی هزار نفر از توی
جوزده که کتاب و در بعد از آن از پنهانین فتح بهشت نشان قوی سرکان و در التو حضرت
افران که نشسته پان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
خطای که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
حاکم پان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
فری که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
روید که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
و از آنکه پان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
و یکی الجمع و در این صفت شد و از آنکه پان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
خرم ساخته که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
صاف از پنهانین سکا و پنهان میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
والی اینها در شسته که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
از ایشان پان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
صفت و نشان که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
و از آنکه پان یکا که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
فری که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
شده و در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
جاده عازم که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
پرونده و در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
بجای که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز
روان ساخته که در هر دو میوه پان یکا که در هر دو و در هر یک که کم کرد و در لیران میوه نیز

شاهنشاهی و پادشاهی و قهر و پروردگار که آنرا خورشید **کشت** که در مهر مهرست و در کشت
 با وصفت یعنی با آنکه اینگز که از نام و وضع و جرم و غوغای عالم کردن سلطان احمد قطع
 و بنهر سرور ازین که سلطان محمود و برادر او شد العبد شهنشهر بر کردار دست و میرا با شد
 هیچ بار و سطر الور دولت کشته با یادی سرای الهی چنانست مغربت بخیر بخوان و ایراد آن خاطر
 اقدس بصیرت فیه عاقل است نصرت با نژاد جنح صفت و از که معان این در غره ماه صفر
 از جانب هزاره و عاقلی میرزا که در آن دوران و از ده ساله و در و در احمدان از غره شهر است
 در محل اقدس و قلع آن سمت را یعنی اقدس و نایب صبیح الغراف کوه که با یون که در **سیلان**
آدمان فاعله عزت بر سر ارض اقدس و کشت و فتن ابراهیم خان سابقا کرده و در کشت
 حرکت سمت که در این یافت که در ایام صفر مهرست بعد از وقوع محاربات و افتاد الهی خان بعد از
 ایالت آن ولایت بآن محکم کشته خطه عثمان فرمود و در بعد از هفت رایات مصروف بخراب
 و آذربایجان حسین خلیفه که در فدا رسته قرار داشت چون خبره دوستی سعادین کرد و راه دست
 که خنیز وین و ایران پدر و برادران اول و ده اندک با تخطی این صفر قربت کار او را و اول طایفه
 ابدالی را در سوادکاه دی داده ایشان را بجا کشت و خربانی آنجا و در سوادکاه و موثر افتاد و کشت
 ارض اقدس از کربان خمیرشان سر بر نهاده الهی خان بنابر شایسته بفرست متوارف
 روی بقت ادریش دست برضا طوط و کدو شسته از انجان بآن بخوف خیزنی بفرست با بخره و با
 از سرکران شده در هر کس طلب و الفتا حقان که از فرست و تاو نیز نصیب متفاوت ازفت
 برآمده و از جنبه مهرت و الهی خان نیز دست مخالفت داده و فرنگی در میان فغان بخره
 سوادکاه بر نهاده و شوب و مهرت شتعالی کشته تا که در الفتا حقان طلب آمده و رسیدم که آل
 شمس و دهن شهر الهی خان با کوچ و شیع خود و از قلع و در جانی که در بر کشتا عاقلی افتاد
 حقوق بخت مقل البی چشم پوشیده و نقص عیب کوشیده و از الفتا حقان بکشت خیر و بخرم
 ناخت ارض اقدس از لای ای افتد که در دید و الهی خان سر کرج و دشمنان خود را در قلع و در جانی

کنند است باوجود قیطان حاکم محسن بعضی از حکام او میافزید که باو اتفاق داشته بود
پس بشتر از زور و اغاضه و اهل این قدس که دید از جناب پهلوان دلدار با براسیم خان شرایط
اکرام و ملاقات تمام پذیرفته و از آنجا که منیر میر حضرت نعل النبی است به صورت نمایی
حکام قضاة قدرت مقتضای پوست یار مغربا بوده و شنیده از سر امر سایر ناخبر و بعض
میستند که آن فرقه جدید که در وقت رفع حال نیک داشت خراسان خود را که در عهد اخیر
به خانبان فوجی باجنود و مور را از نو کلب بغیرت کشان روانه خراسان و از همان نیز بخوی که
سابقه آن بابت باقر خان بنیادی برای ایجاد بی سسته خراسانی بود ای سرتیاب و فرستاده
مغزو داشته که در همین ضرورت بمیکشاید بهر سرخان پیوسته با براسیم خان فرمان و الاغاضه
که عذر افزوده و خیر و بسیار شده مقدس سلطان کرده بعد از دوره و دشمن بنا با عقیده ای که داشته
از حصار صحرای طبرستان و از اوقفت و از افتخار این بابت هزار نفر اغاضه روانه خواجی
باز نزدیک شده و اغاضه زبانت و از کرده ابراسیم خان خبر و رویشان را عرض نموده
باز در در زبانت بدو بار پشت مغزو داده که در خوی میگردانید که امجد محمد و کجای که منیر
بمیکشاید و در حوض من جلالت گشته بود و محمد و باب مع جنگ میدان انگیزات اکیده
یعنی آن و هلاک شده که در سوار و زوری حرم و مباری شوال و دوداری باشند که است و زنده تعالی
حضر سید و میر نیز از آن ملک میر کرده خود را میگرد که در فرست میر سیم حرم و در حوض
این جواب باقر خان نیز با هر یک و بعضی آن میر و بی نوار و این اندک گشته بعد از چند روز
و صف اینکه از اوج سماجی طرطری الی در باب ابرحقال که خطا با براسیم خان اعظم
حسن نه نازل شده میدهند که کلام آنحضرت منظر آفت و مایط عن الهوی است بحریک
بعضی از آنها از آنان و خرد و ترغیبی فو تن طبع خیر و بسیار و مضور یا برده است آذوقه در دوره
مأمور ساخته و دست که ستمین باکو که نمیکند بهر حرب بافرخته اغاضه نیز بنیاد بر سر
و دانی میگرد و از ابرافان که مرکز و بعضی آن چاده بود و در حصار گشته فوجی از بسیار و کان که او نیز

بست مستولی اهل قاهره را قتل و غارت کردند و مقدار آن جمعی از افغانه مطهری از حبسین
 میر کردی را در آن ایام سیدی همدانی همان حاکم را در بند و بجا آوردند و سید
 سلطان شهنشاه با مویرین با کبر و عظمت وافر گشته امام دوی یک طبعی و در کجاست که گشته
 نوزده فروردین ماه در آن وقت که در آن مجلس خیرات عده گردید که کلا آن
 سفر خیرات را سید علی میر سید همدانی بر روی زمان آن خود را موقوف و عیان نمود
 بنشیند ایشان معطوف گشت و خراج اقبال آن چون درین اوقاف کتب با آن در آن
 فیض نمودن در آن بکلی که کلا آن در وقت مستعد و آن جمعی از آن گشته بود و درین اوان
 فروردین ماه خیرات بر سر انجام در آن گشته بعد از آن در آن مجلس خیرات خیرات
 انعام و نایب شربت و دو سب و سبایای آن محل را غارت کرده و غارت گشته
 وصول بخیرات بر سر انجام و سب و نایب و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 سر بر و علی قلی یک سب و نایب و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 امام دوی یک سب و نایب و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 امام دوی یک سب و نایب و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 ششم و نوزده فروردین ماه در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 ترویل و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 می و با افغانه فراد و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 انگلیس که آن در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 پیش از آن که در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 مامور شد و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 و با افغانه فراد و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 بسبب این که در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته

کرمان

کرمان و سرکردگی لشکر مغول را باقی سرکردگان و دلاوران و مازنایان خود و غارت و شمول
 نواز گشته و بعد از آن در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 سپهر چنان شد که این را از سرکردگی سپهر چنان و از سرکردگی سپهر چنان
 مامور شد و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 و لا حیت فروردین ماه در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 جهان فروردین ماه در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 نجس سیه کرده و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 برآورده و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
بیان سایر محاربات هرات که در ایام توفیق و فوج است بر سر اقبال
 و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 از ایشان شایسته گشت و در آن گشته و در آن گشته
 با جمعیت تمام آداب بر سر و در آن گشته و در آن گشته
 منظره ای که برای نمایشی و در آن گشته و در آن گشته
 و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 سوار و با فوج خود و در آن گشته و در آن گشته
 جمعی از پیش روی افغانه سپهر و در آن گشته و در آن گشته
 آب و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 طایع در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته
 و در آن گشته و در آن گشته و در آن گشته

نمان ای سر و چهاره و سنده یافت سیدالک از جانب حسین غلبه با فوجی مهاجرت ابدلی
آمده بود چون اکثر لشکر باقی ماند در جبهه تیغ خفا و بقید از فقدان فوت گرفتار رخ و شکست
لشکر و طغیان غریب بای قهر از شهر آید به بی سپردادی که ریزش و افغان چون ای تخت
نشست و بسایر شکست و در دست دیدند چند نفر از روسای ابدلی باز از لشکر با رضایان که در
خدمت خود یو غلبه ای شالی می بود روان کرده بود و طوطی شافت آن مستعدی می که در هرات و
وادیان غازی واری می از روسای ابدلی گشته هر چند که غنای غلبه بر هرات و خدمت خود
تافت و تخریب آن ملک از پیشین می گرفت اما بنا بر صلاح وقت و استخراج کار اطمینان
طاهر از خدمت گیری و ابدلیان مدد بعد از حرکت فرستاد آن ایشان را سپرد و ابدلیان
خبر در همان روز از آورده می ابدلیان روانه فراد کرد و چون طوطی از غنایان شکست حسین غلبه
با خدمت ایشان می که یک هشت نفر از سپاهیان شده و بعد از قول خود که در هرات
که از غنایان بزرگترین این خبر کس و اندر آید که از هرات از وصول خبر تحقیقی وقت می که در هرات
این حرکت هر دو جانبان نایز غنایان که فرمان دالامد و در شکست که معطلان امر و اگر
نیز نسبت من بعد از غنایان از آمدن منقوع بوده و در مخالفت و قتل و در می گوشت **تغلبه ایان**
هرات البیاضان غنایان غنایان غنایان در روز دیگر که میزوی میزوی شبانه
و کوکب شکفته را از این روز غنایان و آفتاب بر زده کوش بعد از پنج کشیدن بره و غنایان
شلی از بخت از رخ در دوازده هرات از هر دو دوازده چند نفر از سرکردهگان ابدلی و از روسای
مسکروند و بعد از انجام امر هر دو سمتی حدود دوازده گان و نیا میزند و بعضی ابدلیان
با سر و نظر از غنایان و در دوازده و در سی حساب نام دوازده و از دوازده می غنایان و در دوازده
لاون معروض می گنج و نظر غنایان و در طوطی عرض آنحضرت مقرر شد که ذوالقادران با احمد خان
برادرش معروض بوده روانه فراده شده اقامت کریز را و یو اعتراف غنایان و البیاضان نیز
با سرکردهگان خدمت اطراف اقله یافت معروض و دیگر از غنایان باقی مانده از غنایان

معن

عوض کرد که از غنایان معترض چهل هزار مرد و ابدلی می آید از وقت فرمان معترض بشکست
اولا چند نفر غلبه بودند چون این حرف دروغ و سخن با بی ای از غنایان و ابدلیان
سازی میاد و میام داد که **چیت** آن دولتی که می غلبه میم سالها به بر سر راه خانه
خود بر آورده **عظیم** و ابدلی میزد و با یکدیگر ارتباط می داد و معنوی داند و ابدلیان هم اتفاق کرده
با سپاه حضرت پناه و در هر که کین می آید از غنایان و در میان دله بروی می کشد
پس مقرر شد که در آن مسکن با یکدیگر که در میان غنایان و در میان دله بروی می کشد
بها رسد کاری در حدیقه طوطی شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
البیاضان با سرکردهگان از غنایان و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
نوازا و ده چون عهد بطلان را نامده میباشند و غنایان و در میان غنایان و در میان
با بعضی از سرکردهگان با مو رتو وقت دار و روی معنوی و البیاضان و در حدیقه شکست لب و شکست کام
دروم و در مسکن البیاضان و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
خان بعد از زور و با ستره و بسیدالک از وقت فرار آنزمان در اینجا توقف داشت آنحضرت
استقرار را که چنانچه روانه فراد خدمت چون این معنی ابدلی و در حدیقه شکست لب و شکست کام
با یکدیگر را با یکدیگر از جویان و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
درست و کثیر و سبب است خدمت و نیز فرستاد و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
با البیاضان و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
کرد و در خدمت حضرت اثر و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
نامده و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
یوسف نر و چون عداقت در زنده آمده بود و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
معن و نامده و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان
البیاضان و در حدیقه شکست لب و شکست کام نامده بود و از جویان غنایان و در میان

دولت

[illegible]

خبریں

سنة

سنگ تال صحبت در مدینه شیشه ای قطع در کمره طایر مراد بر لبه درام کج تخت نشاند
بهست ملزم ایشان را خواهد نمود از من اقدس سر که در دولت بود که برای دفع این اقبال
کوتون منبر و اراده خاطر را به حضرت علی نبی اعلام کرده اند که کج آن حضرت همان دولت شاه
طالع صاحب را بر میدان ملک ایستاده اند ایضا که کبری چو سرب و مقام سرخ را در آید
بجمل و اهل قاصد فرموده لیکن حرف آنحضرت را بر کج صفاغ ابرای صاحب ای را قبول آید
در پای کمر که اول استغوثی شریف است بود ایالت به من همان از سر سرخان فضا که جمعیت علی
مسقطه و اهل شام را به یاری خدا بکار می ستد ساخته بود و تیره داده به طینان توغیض و از من همان
با کمره تمام جهت شام با کلام هم سفر می تفریق و ایالت آذربایجان رایت افزون و دکت است و اعزاز
رو و در همان و طبعی همان که گوید ایاری که گذارش است نیست مجلس سلطان محمود خان با آن شریف
شاه و دیگر و شامه شریفین روانه و در راه سرخ خود و در تبریز از آنجا که تنه عراق و او در آن
و حکایت شرافت و او در آن سر که خدمت ایشان بجا نیاید روانه و در آن کج که شامه و طایفه و
نخجوان را خانی کرده و بعد از آنکه از آن نزد علی پاشا آمد دولت عثمانی به شریف سرگردم
و بایسته پاشا علی که سرخط آن سر و در آن بود و شامه علی پاشا نیز از ایران آمده و در آن روانه
کری طایفه ای ایران و بوی و طایفه ای از آن بر سر و در آن و در آن کج که شامه و طایفه و
نخجوان را خانی کرده و بعد از آنکه از آن نزد علی پاشا آمد دولت عثمانی به شریف سرگردم
و بایسته پاشا علی که سرخط آن سر و در آن بود و شامه علی پاشا نیز از ایران آمده و در آن روانه
کری طایفه ای ایران و بوی و طایفه ای از آن بر سر و در آن و در آن کج که شامه و طایفه و

三

مستقر در منزل در میان ستمانی می کشید پس حکم نمودن صادر شد که اسباب حمل از منزل
از روی آب بکشند و در برابر او بیدار شد که خلیفان علیه السلام جهان طریقی که گویند
از نو بنده که تاسیده شدن امان طغر فرین با طغری که بماند شده بودند پس از آن تپ
کج کرد و از یکی مرز اقامت عظمی قیام در آن غرض بکنن را ساریک سیر برین کشند و از جانب
حکیم و ناچیز کشیدنی بسیار از آنم آورده حسرتی ترستی او و نیز باری خرم ازین قلم حکم
و در جانب غربی که بنده بغداد در طرف شمالی و طغری دیگر در جانب جنوبی سمت شرقی و همچنین در
در کنار و در صورت تمام از این طغری است بر یکایک طغری فوجی نامور شده و در سمت شمالی قلعه در کنار
و جلوه سنانته صبی را بجهت امانی نامور گشته اند که در سمت طغری ترستی او و همچنین طغری
از آن بر آنجا سوار کرده و در وسط طغری که از وقت آنکه که بهر جهت او رسیده و در آن طغری
از روی آب سمت بصره و غیره می رود و آنکه در میان آن شیخ عبدالحی شیخ المشیخ فی الام
که صاحب جمیت نیاید و همیشه با طغری جدا بوده و در آنکه که طغری که با دالی و طغری که
جمیت خود انفراد داده اند از آنجا حرمه مستوجب تفرقه بصره شود و از حصار امان که طغری
حاکم حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
با طغری که از آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
یکی و حاکم از آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
لینا حکام حرمه که در آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
نامورین هر دو را بر آهه از عدم فرستاده و در میان **او دی بن مطهر** **یکایک**
چین بعد از آنکه حرمه که بنده خواهد وی خوش خروش حساب نماید و برق و حرمه
با دالی خرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
فرز و جنگ چین را به ترکمانی از خوشن ترستی که سنانته بود و سپهبد را بچشم شام چرخ حیدرم
در سیمو شهر شوال **لا** بفرستاد و از آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در

کرده

کرده ساز و در یک قومی بر می نمود که در آن زمان کلت ساز از غیرت هر موی فرزند است
شد و خون حیت و خروقی اندوه دار و شتابین بچوش آورده و در آن شتابان قصد کشید
شتابان بر بختند و بسیارین از باران فرجام چین در ساعت دشت و کلا و صعبه را با
سبیل فریدون فر فرود درین شکست بر عسکر برین کشند و در میان فرزند سر ما را به
ثبات و در خراب و کوهان فتنه انگیز ترستی و بچ را از جلوه که کردی هر گشت نه را گشته
ماه عدم نمودن نوروزی صبر فروز و در خارج بغداد ترستی یافته از نایب
عیار و دشمنان تر از دشمنان در طغری که صحنی تر از طغری که صحنی تر است و در
بخت هزاران شکست هر شهر و توایب برین شتابان لشکر و طغری که شکست درین
اوقات از دست می حرمه که در طغری که بغداد و حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
که هر روز حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
جانب خال سالان حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
و با یون یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
جانب حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
ماه صفر تقویم است و حال که در آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
این دولت از یون و صفوح بود و در حال این احوال ایشان پادشاه عظمی سابق که بر عسکری
نامور بود با صند هزاران حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
بعد رسیده است و از آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
مرور با صند حضرت علی آبی و از آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
علاوه از آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
که در طغری که حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در
پس از آنجا حرمه با امیر خان یکایک از نایب فرستاده اند که از دور خود را بی برآهه و در

و تزلزل در پای قمارخان منوکل علی الله بابت پنج نیت ثابت بعد از شش روز که
 بنده و عروق بویکیت باوین سخن منتهی بقصد مقایسه بر سر کرج کرده و با ندمم جادوی شانی
 و از حال کمالی که در سفر حجی که گذشت روز دیگر که سلطان خاوری با چرخ حق با حق
 عیون از غنیمت بختی الهی شکر شکر بابت و جهان لشکر در حوالی موضع موسوم بمحلل
 کرده و محاذات قلعه که کوک واقع است بنویسند و طغر و قصبه چمن و شکست و فکر و فکر
 فیروزی الی یاسین روز قتل از حج و حج کرده که در نظر الی و در نظر الی و در نظر الی
 رزم کران و در مدد کس و عیون و غریبانی در زمین در ده چرخ برین رسید که کینه یی
 ازین لشکر که ظلم و غرض کوی از این ای و غرض مشهور و دین ارباب رزم که در کمال
 از این لاج چشم خطره آن حیران در زمان دوست و دشمن در عالم انصاف نیا و در کاری آن
 بر لب آب فرخ و آب کشت **بیت** سلیمان بدینکه نشکند نهشت چنان و بسکتی میکند
 نهشت کس این هم و نهشت آئین نهشت فرمودن بآن شوکتش این نهشت
 عثمان با شکر عسکر که بعد از معاد از بعد از افغان مبادات و پنجاه روز قلعه که کوک خارج
 قلعه که بر سر است لشکر طغر شکر و نصب بنام و فرار و فرار و ای شد بار و اطراف اردوی خود را
 بحر و خندق استوار کرده بود و صحت کار را در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 بر سر بنا تالی نهاده و جسی از لشکر و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 با نیت از نظر و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 بعد از کین هنگام بیاد قح و سنان و انداختن توپ ها که افش افروز نایز و جنگ نهشت
 جسی از نظر و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 از جهان را بابت از دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 تنگ در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 میکرد چون از شکر و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ

نیز

شش روز مسکت و بویکیت بابت شکر و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 فرستادند شکر بویکیت بابت شکر و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 رخص و آمدن عارضیت بویکیت بابت شکر و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 حرات خدیو بنی ساخته نان و نمک و نان و نمک و نان و نمک و نان و نمک و نان و نمک
 و رنگ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 و بیکسین منال بر سر قلعه رفته چون یکت خرم نوبال با نیت از دماغ و در دماغ و در دماغ
 کارگاه کشته خدیو قلعه و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 حبیت اگر او و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 انداز افق در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 در آید در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 از اگر او با ایدانیک از حال بعدی به سطل شمشیر حصار در نیم سیلاب شور و افغان
 قاهره بنیاد بآن قلعه استوار کرده بود و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 هماد که کشته خدیو بنی در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 یافت و چون محاربه و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد
 ابر خان یکای بافتن خراسان و افغان و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 بود و آمده در کین راسی بال و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 مستحکم در آن مکان خدیو حکم از دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 برای بنیاد با امری و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 مسکرم ابر خان یکای باده و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 استوار نموده و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ
 کرده و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ و در دماغ

ن

مرکز با بر سره اکرستان منظر حق مروری شست و صبح اوردی چشم با پناه و حال اقبال
 و تو بچانه و خزانه سرشگر و در وقت لشکر لغت اثر در آمد چون افراز زمان بر کوه بر دانا
 لایم بود سرشگر را بخش اوشی و محبوب عبد الکریم خندی قلمی سرشگر خانی که در گرفت آن
 بود بخت روان روان خاند که بوده در محکمت دوم مدفن سازند و از آنجا باز بفرستند که نفر
 عروشان بود مطهر و کمران مطهر فغان کرده با باخان چو بشو چکر یکی درستان باقی
 لعین خرم و در جوانی سرشگر با لیل و کلک سبزه از دجله عبور و جلد و بخت شرف و کربلا
 معنی را در خط صراط آورده راه و خیر و امان طرف آباد ملکین اینها و مسافرت سفر
 کو که بالا پیش چون پاس خرم خوی بنیاد برانسته دست ملک از پیش چهره و دست پر دند شد
 بر بنیاد پاشا که در میان راه بود و چون بهر محبت شهور بود و جانم و باغی از بنیادین بریده
 بجهت آذربایجان حاکم شده و بعد از دوره و ریاست جهانگشایان سینه باز رسا و جلیع کیری کس
 که تورا پاشا بخیر و حصول خیر شاکت فواید پاشا که در کنار دیالو فوج پیوست تیر بر رخاکی کوه
 کشته لطف علی بیکیا بیست و تیر که در آن هنگام در قلمرو مراد وقت شیب دارد و تیر بر
 تصرف کرده چون بخیر صورت تحقیق وقت حضرت علی عیان غریب بجهت قلم که در آن
 اردوی مایل بود خطاف داده اند از راه کلان و از حرم تا تو کشند در آنجا خیر اقتدار محمد
 متوثر و من میده و الا که در تفصیل این عمل آنکه بخیر سبب کربانیت بعد از آنکه محمد از منزل
 جاهد بر کشته بفرم خدادادیت ریت استبداد و برافروخت در اول دله انشای خیر ایتیه کرده
 بقسم مکی که در قلمرو و قول بود و مقتضای سرشت زشت در دهنای مکر تیر بوشن فاسم
 یکبار نه خطی حال از استیاض انداختی کرده از قول عازم سو شکر شست و سو شکر نان پاشا
 محمد او را بکین مکر و فاسم یک روان نهان کشته بعد از چند روز محمد بر سر او فتنه اهرام
 برست آورد و محسوس کرد و ابو الفتح خان حاکم سابقی که سر توش محمد علی خان و تارا فاشی با حکومت
 شکرستانه امانی بجهت مقدم او را ختم شکرده حساب با کلاه مسرت بر بوا خنده خال از بک

استان مغرب سبایان موالد از مرانشین بر چون خواب آورده و با پیش این بیستم شش و در کاشان
 و آباد کرد و طرب شش شش خرمه خیز با و سو وقت جنبه است ساحت و اندا و چرخه با سید
 عبد الرضا را در سید بیضی که که در بخش فغان الی کیر قزوین نموده و بکشتن از کرد و در قزوین
 شیراز از سلطان باجی از قزوین خراسان و غیره که در شش سید از کس سید بعد از آنکه
 کشته شد بعد از تحقیق جیت و بعد از سیزده روز که در قلمرو محمود و از بغداد آب و خیر و عازم
 راه بخت کشته شد و قبل کرده احمد سلطان و حضرت ابی و در قلمرو آمده روز دیگر او با رفقا باج و در
 ناهای بیست و شش تا حکم یکدشت افغانی و عرب با و نیز حبیبا و او است و در و شش احمد علی ششبار
 که در سالی آن قوم بود و نام دیگر که در قلمرو رفته است و در قلمرو افغان و وقت عدت
 شش که در سالی آن قوم بود و نام دیگر که در قلمرو رفته است و در قلمرو افغان و وقت عدت
 محمد حسین خان یکبار که در سالی آن قوم بود و نام دیگر که در قلمرو رفته است و در قلمرو افغان و وقت عدت
 محمود و باقیه آن ستر و از غیره از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 که که کین و بر سر قلمرو و در کین و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 قلمرو از عسکر خرمه و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 فغانی حرمه از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 بر من این فتنه بر و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 از کین و بر سر قلمرو و در کین و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 و حاکم فغانی حرمه از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 کین و بر سر قلمرو و در کین و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 جان جهان و بر سر قلمرو و در کین و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 ساهل و بر سر قلمرو و در کین و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است
 در کین و بر سر قلمرو و در کین و از راه جهان و با درازی و از راه آسیای خرمه حاکم فغانی است

[illegible][illegible]

و چون برین آید جهت اعلام نظر افروایات از روی مایکسر اقدار سکا قید افکند که نخست
ایضا بطور آتشی کمی مایلست و فرو سکوئی کمی شالیست و در بار قطعه ششونیه صفون که ده
کر کجایست به برچم ریایات از یک کاکش و در چون بر سر عسکر مین از وقت با اعلام حمله و بر سر
از نهفتن که در قطعه وقت کشته حصار قطعه داری را مین غایت شناخته با سحر هم در مین
شهر برشته خود در قطعه وقت عسکر و مین که شمار آن فوج پشمار یکصد و شصت برادر و بر سر
با جنور پاشای بی بی حاج شهر و حصار فرستاده بود که اندر وی حرم ایشیت بدو را از خانه فرستاد
تا حاضر بقتضای جوی از راه شان و شوگر یکی جانبان سبی و تاسی شکر کند و آن طایفه از حصار
قطعه دور و هم کو در سکر حضور شوند غیره و فضا و چون صحبت قطعه فاضل وقت آن عسکر خود را
بر نیت جمعی از ایشان در فغانی شیخ که مشرف بقطعه بود ایشیت تمام قرار و اطراف آنرا
بمحسوس و شوق بهر آنکه بود و لا بد بود چنانها می ملو با بحر مایه نوجالی فکر کشیده شایسته
بیر علی ایشان بسته و بعد از آن افشانی آن از روی ایشان و آن نوبت کار بر هر چشم
تبعیانی فشی زک سیده سواران و دیا و کان سپهت عثمان صاعقه مار بران طایفه
کش و محض تاجیم ایشان رو میه چون شب از روی گیتی فرو روی بر تافت فوج دیگر از زمان
خارج فاضل حین بیدار آن ارم ششافته تمامه و از اقله کشیده با رخصت کشود و چون
شب سپیده خیزد طاس شکام طاعت مایه ای که شایسته و در کشیده حمله و فرور و عطف
غان بیاید اردوی سپهر شیدان کرده سه روز و در آن مکان را مضر گوید که درون چشم
و تمام فاضل فاضل با پا کاستم و چون در قطعه فاضل خند و مکتوب ششافته بر سر کشته
مصوبه می که از کفایت و در فرستادن او را امینان جنگ حوت و در کشته که در جوابی بنا به تمام
شکر کنایه کایش بر بغل است چون خاک و گنجه و غلغلیس محصور سپاه مضر و مکتوب و از آنجا
قلعه برودان نیز مخصوص بود و صرف زمان و نجات ایدوان که در کشاید بر سر عسکر برودان که از
حصاری محصور و جلوه که میدان ظاهر شود و کج و کج حجاب و چکلای را با فاضل خیر با

[illegible]

[illegible][illegible]

و چون بفرمان او سرانجام یافت که در آن وقت که در علی پاشا را که برای صلح از دولت عثمانی آمد
 بگویند که منظر فرزان محمد پاشا و ایالات پنهان است که در دوشنبه نوزدهم جمادی الاخره قلعین
 در آنجا قیام می کند و بعد از آن هم قصد می کند که بعد از عبور از آبهای متفرقه چون جبار و کوه و کوه
 بودار و دیوهای سواران و دولتی که کشته شده اند و غیره می رسد و چون به این امر رسید
 محمد رضا خان که در هرگز از کوه و الیه نرسد که در وقت و صبح می رسد و عالم است سخاوت کرده و در
 و الا آنجا که در هر یک از این فوج از اطراف کوه پورش رخسار می آید و فلک می رسد و
 پادشاه افروزی نایب و جزایر و تنگ قله در هر یک از این کوه ها می رسد و یک است سخاوت را
 تصرف کرد که در هر یک از این فوج از اطراف کوه پورش رخسار می آید و فلک می رسد و
 و در خلاف حادثه در این امر عداوت میان این دو فرزند شجاع و زوایای حال متفرق شده خود را
 بجانب او کشیده اند و جمعی کثیر از ایشان قتل و کشته و بیهوش شدند و از این جهت احزان شد
 و از این جهت عازم آمد و روی حضرت پشاه و از آن سگی و از دوشنبه نوزدهم جمادی الاخره قلعین
 مرکب می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 سینه خان فرستاد و در آن کوه که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 که سلام کردی سلطان که در آن کوه و از آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 دولت و الا سبب پیاده و چون خان هرگز از کوه و الیه نرسد که در وقت و صبح می رسد و عالم است سخاوت کرده و در
 به شمال و در آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 و در آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 روزه بود و در هر یک از این فوج از اطراف کوه پورش رخسار می آید و فلک می رسد و
 و آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 و آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 و آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه

و آنکه می آید

و چون بفرمان او سرانجام یافت که در آن وقت که در علی پاشا را که برای صلح از دولت عثمانی آمد
 بگویند که منظر فرزان محمد پاشا و ایالات پنهان است که در دوشنبه نوزدهم جمادی الاخره قلعین
 در آنجا قیام می کند و بعد از آن هم قصد می کند که بعد از عبور از آبهای متفرقه چون جبار و کوه و کوه
 بودار و دیوهای سواران و دولتی که کشته شده اند و غیره می رسد و چون به این امر رسید
 محمد رضا خان که در هرگز از کوه و الیه نرسد که در وقت و صبح می رسد و عالم است سخاوت کرده و در
 و الا آنجا که در هر یک از این فوج از اطراف کوه پورش رخسار می آید و فلک می رسد و
 پادشاه افروزی نایب و جزایر و تنگ قله در هر یک از این کوه ها می رسد و یک است سخاوت را
 تصرف کرد که در هر یک از این فوج از اطراف کوه پورش رخسار می آید و فلک می رسد و
 و در خلاف حادثه در این امر عداوت میان این دو فرزند شجاع و زوایای حال متفرق شده خود را
 بجانب او کشیده اند و جمعی کثیر از ایشان قتل و کشته و بیهوش شدند و از این جهت احزان شد
 و از این جهت عازم آمد و روی حضرت پشاه و از آن سگی و از دوشنبه نوزدهم جمادی الاخره قلعین
 مرکب می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 سینه خان فرستاد و در آن کوه که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 که سلام کردی سلطان که در آن کوه و از آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 دولت و الا سبب پیاده و چون خان هرگز از کوه و الیه نرسد که در وقت و صبح می رسد و عالم است سخاوت کرده و در
 به شمال و در آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 و در آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان شده اند و از آنجا که در آنجا پنهان
 آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 روزه بود و در هر یک از این فوج از اطراف کوه پورش رخسار می آید و فلک می رسد و
 و آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 و آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه
 و آنکه می آید و چون به این امر رسید که خان قدیم که خارج و بعد رسیده بود و از آن کوه و کوه

[illegible][illegible]

فایز

[illegible]

سکے ان

[illegible]

تختی

موت

[illegible]

[illegible]

ہے

[illegible]

ربیعین

[illegible]

والله

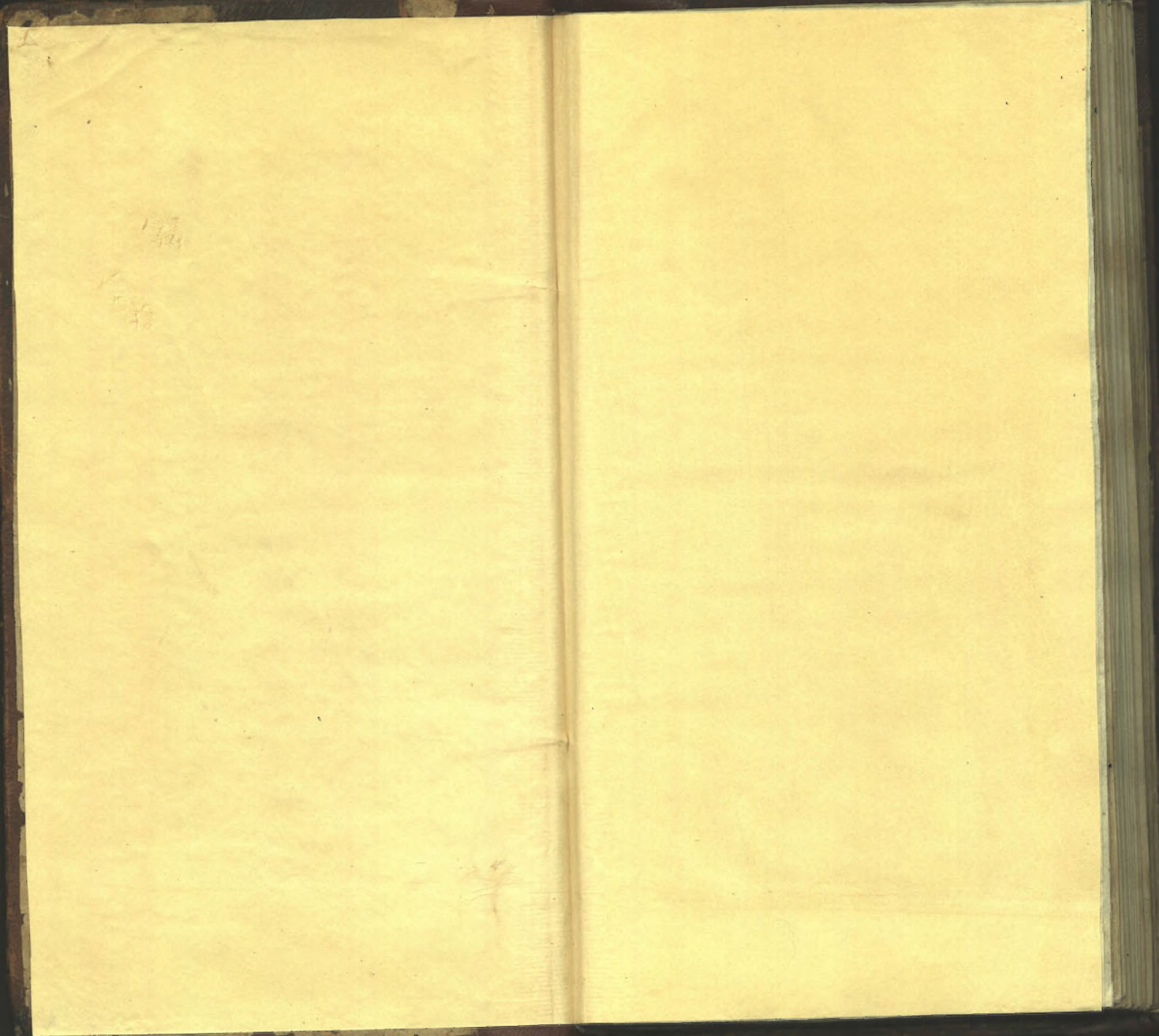
[illegible]

۱۰۰۰

[illegible]

۴۰
پایه پنجم

از قبول سلطنت تاجی نموده در ایام و امتناع در آمدن خویش در دودنه و صوبه جغتو کوه و مینا
بقسمت مملکت ساخته یکی دست بخت دادند شاهزاده با جبار مقلد امیر پادشاهی گشته در شهر تبریز
نشیند در ارض بهینت تا پس بخت سلطنت موروثی ملکوس نموده سلطان اعظم تاریخ
جلوس آمد بر کسب هم زمان بعد از استیلا و خیر و رحمت هم دنی و حی آن سال در تبریز بخت یافت
بر و ساد سلطنت نشست و بنقد قلب یکدشاهی بنام خود دزد چون برادرش نامند سیم در
ز و سیم با دوستی کرده بعلای آفاق اوف هر لی سر و پای تنگ نایه را صاحب بر خیزد
و این را گرم نامید و بساط دیگر گسترده سفالی بر یک طرف را بیتی خود خوان اسم شانی و صد
فقیه داشت با هم عونت و حکمرانی نموده صاحب منزلت و پادشاهت و این با ایل قلوب سیم
گذاشت **س** چون علم هر لی آولی مالک پرایه شد **و** بچو بنیز بر جادوی بود صاحب
شد **و** از آذربایجان با جمیت مو نور لغرم معارضه غارم خزان گشته بنه و خروقی
با علی شاه که مقتدی هم شده و آتیم فرستاده بعد از دور و دیرل خبر بهستان کشکولین که هر روز
کار سیم طرف زبان دولت کشی بود و قدر زهر موقی بی در کاسه اش کوه بعضی نزد شاه
شاه و بعضی با وفاق خود شتافتند ابراک سیم شاه با طایفه که با او موافقت در زیاده و بود با



۸۲۷

۴۹